

تأملی در ساختار روایی و نقش روایت‌های افزوده در تاریخ بیهقی

من که ابوالفضل کتاب بسیار فرونگریسته ام خاصه اخبار، و از آن
التقاطها کرده، در میانه این تاریخ، چنین سخنها از برای آن آرم تا
خفتگان و به دنیا فریفته شدگان بیدار شوند و هر کس آن کند که
امروز و فردا او را سود دارد.

ابوالفضل بیهقی

رشد و گسترش فزاینده این فکر، که هر متن، چه ادبی، چه تاریخی و چه جز آن
سرانجام یک روایت است، به بررسی‌های تاریخی در دهه‌های اخیر جهت تازه‌ای داده
است. هرچه به سالهای پایانی قرن بیستم نزدیکتر شده ایم مرز میان داستان و تاریخ
کمرنگتر، و به موازات آن، معیارهای نقد متون تاریخی به سنجه‌هایی که امروز اعتبار روایی
متون ادبی را با آن محک می‌زنند نزدیکتر شده است. همراه این جا به جایی، که پس زمینه
آن تحولات بنیانی علوم انسانی در قرن بیستم است، دینامیزم درونی و بوطیقا و ویژگی‌های
ساختاری متن تاریخی به اندازه درونمایه و محتوای رویدادهایی که روایت می‌کند مورد توجه
و اهمیت قرار گرفته است. در دهه‌های اخیر بسیاری از متون تاریخی کهن در چارچوب
فرضیه‌های گوناگون فلسفی و نقد ادبی مدرن بررسی و بازنگری شده است.^۱ دامنه این
بررسیها در سالهای اخیر به متنهای تاریخی ایرانی-اسلامی نیز گسترش یافته و
تاریخنگاران آشنا با این فرضیه‌ها افق تازه‌ای در بررسی متنهای تاریخی فارسی و عربی
برگشوده‌اند. از نمونه‌های این بررسیها - در پیوند با نوشته زیر - می‌توان به بررسی‌های
تطبیقی مارشال هاجسن (Marshal G. S. Hodgson) درباره تاریخ طبری، و بازخوانی‌های
طیب الهبری (Tayeb El-Hibri) از روایت‌های به جا مانده از دوران هارون الرشید اشاره

کرد. هاجسن و الهبری، هر کدام به گونه ای، از روشهای سنتی بررسیهای تاریخی جدا می شوند؛ از چشم انداز فرضیه های مدرن نقد ادبی ساختارهای روایی و بوطیقای متنهای تاریخی را بر می رسند، و با بیرون کشیدن معناهای پنهان در پس این ساختارها و شگردها روایت تازه ای از متنها و دوره های تاریخی به دست می دهند. مارشال هاجسن با طرح این پرسش که چگونه می توان با دید و دریافتی مدرن در پی توضیح ساختاری یک متن تاریخی پیشامدرن برآمد و ربط میان آن ساختار را با ساختار ذهن و اندیشه تاریخنگار و ساختارهای قدرت دوران او دریافت، به سراغ تاریخ طبری می رود و با نشان دادن سنجیدگی و از پیش اندیشیدگی روش طبری در گزینش راویان و آرایش خبرها و حدیثها - در گزارش قتل عثمان، به عنوان نمونه - به آگاهی او از زیر و بمهای بازی قدرت در صدر اسلام و در میان صحابه محمد، و چربیدن کفه این بازیها بر ایمان مذهبی راویان اشاره می کند.^۲ طیب الهبری نیز در بررسی ساختاری آن بخش از تاریخ طبری که دوران خلافت عباسیان را در بر می گیرد، و با اشاره به بهره گیری طبری از حدیث و خبر و قصه به عنوان یک شگرد روایی نشان می دهد که در تاریخ طبری، آن جا که سخن از خلفای راشدین و امویان در میان است، موضوع روایت مشخص و سلسله راویان به هم پیوسته است. اما به عباسیان - روزگار خود طبری - که می رسیم، هم زنجیره راویان بارها می شکنند، هم زمینه های روایت پراکنده و بی سامان می شود، و هم از همه بنیانی تر، دزباریان و وابستگان خلیفه راوی رویدادهایی می شوند که خود بازیگران آنهایند. تفاوت شیوه ای که طبری در گزینش روایتها و آرایش زنجیره راویان این دو دوره تاریخی به کار می گیرد، از نگاه الهبری، بازگوکننده بسیاری از نظرگاههای او درباره خلافت عباسیان، به ویژه خلیفه هارون الرشید و پسرانش امین و مأمون است.^۳ جولی اسکات میسمی (Julie Scott Meisami) با برابر نهادن و سنجیدن روایتهای ناهمگونی که طبری (مرگ ۹۲۳ م)، مسعودی (مرگ ۹۵۶ م) و بلعمی (مرگ ۹۶۳ م) از یک رویداد یگانه - برگشتن روزگار از برمکیان - به دست می دهند، به تحولی اشاره می کند که در سبک و روال تاریخ نگاری این دوران روی می دهد؛ یعنی به جای گزارش مو به مو رویدادهای تاریخی - چه از راه مشاهده مستقیم و چه از راه راویان معتبر فلسفه تاریخ، بازگفتن «معنای رویدادها» و پندها و عبرتهایی که می توان از آنها برگرفت ذهن تاریخنگاران را به خود مشغول می دارد. در پیوند با همین فلسفی-اخلاقی شدن روزافزون سنت تاریخ نگاری است که بهره گیری هرچه بیشتر از شعر و نثر پیشینیان و روایتهای تاریخی برای برجسته تر کردن درسهایی که می توان و می باید از تاریخ برگرفت، رونق بیشتری می گیرد و شگردهای روایی و آرایه های زبانی، بیشتر از پیش،

به متن‌های تاریخی پامی گذارد.^۴

تاریخ بیهقی^۵ که بسیاری از پژوهشگران آن را به غنای واژگان، زلالی و تراش خوردگی نثر، سازگاری و همخوانی کلام با اندیشه، ودقت و امانت در روایت رویدادها ستوده‌اند، نقطه اوج این شیوه تاریخنگاری در ایران است. و نمونه یگانه‌ای برای این بازخوانیها به دست می‌دهد. بسیاری از کسانی که درباره بیهقی و تاریخ او نوشته‌اند، گذشته از وفاداری او به جزئیات و امانت در روایت رویدادها، به توانایی چشمگیر او در پردازش شخصیت‌های تاریخی و نیروی رشک برانگیزش در قصه‌گویی و داستان پردازی اشاره کرده‌اند. به گفته غلامحسین یوسفی که بیهقی را یکی از بهترین فارسی‌نویسان می‌داند، بیهقی زیر و بم ذهن و زندگی کسانی را که درباره آنها می‌نویسد به کمال می‌شناسد و همین آشنایی به او امکان می‌دهد که از سطح و ظاهر رویدادهای زندگی آنها فراتر برود و تلاطم‌های درونی آنها را نیز بر برگ‌های تاریخی که می‌نویسد بیفزاید.^۶ عباس میلانی، بیهقی را از لحاظ نفس و نوع تاریخنگاری نه تنها در زمانه خود در ایران بلکه در قیاس با مورخان هم‌عصر و بدیل خود در غرب نیز بی‌نظیر و بی‌همتای بیند، و به نزدیک بودن بافت تاریخ او به داستان و قصه، و فردی و شخصی بودن روایت او از تاریخ اشاره می‌کند: «بافت تاریخ بیهقی بیشتر شباهت به قصه و حکایت دارد؛ آفریده ذهن راوی است نه تابع منطق «حقیقت» مورد روایت».^۷ اسلامی ندوشن نیز تاریخ بیهقی را که در آن «همه وقایع و کسان از گذرگاه اندیشه او می‌گذرند، به داوری گذارده می‌شوند و آن گاه به قرارگاه ابدی تاریخ رهنمون می‌گردند»^۸ به شاهنامه فردوسی نزدیک می‌بیند و با کتاب تاسیتوس مورخ رومی در قرن اول میلادی و داستان‌های بالزاک برابر می‌نهد و اشاره می‌کند که در تاریخ بیهقی «فوج اطرافیان مسعود مانند قهرمان‌های بالزاک در کسب پول و مقام و شهرت در جنب و جوش‌اند، همه خفایا و پیچ و خمها و گره‌های روح خود را می‌نمایند چند صباحی کرفری می‌کنند و سپس به میعادگاه عدم روی می‌نهند».^۹

از میان تاریخ‌نگارانی که از چشم انداز یک فرضیه مشخص نقد ادبی مدرن و با هدف دستیابی به یک چهارچوب نظری به کارآمدنی برای بازنگری متن‌های تاریخی به سراغ ویژگی‌های ساختاری و زبانی تاریخ بیهقی رفته‌اند، باید به مریلین رابینسون والدمن (Marilyn Rabinson Waldman) استاد پیشین تاریخ دانشگاه اوهایو و نویسنده کتاب رهیافتی به نظریه روایت تاریخی^{۱۰} اشاره کرد. والدمن در بازنگری تاریخ بیهقی فرضیه‌کنش

گفتاری (Speech Act Theory) را به کار می‌گیرد که کاربرد آن در ساخت نظر و قلمرو عمل، هر دو، با واکنشهای فراوان رو به رو بوده و بحثها و گفتگوهای بسیار برانگیخته است. نام فرضیه کنش‌گفتاری برای نخستین بار در سال ۱۹۶۲ با کتاب چگونه کارهایمان را به کمک کلمه انجام بدهیم، و پس از مرگ نویسنده اش جان آستین (John Austin)^{۱۱}، فیلسوف انگلیسی بر سر زبانها افتاد، و با آنچه فیلسوفان زبان‌شناس دیگری چون جان سرل (John B. Searl)^{۱۲} و اج بی. گرایس (H. B. Grice)^{۱۳} به آن افزودند به صورت یکی از مکتبهای تازه و جنجال برانگیز فلسفی گسترش و رواج یافت و در بسیاری از شاخه‌های علوم انسانی - جامعه‌شناسی، زبان‌شناسی، مردم‌شناسی و غیره - به محک تجربه خورد. خطوط اصلی این فرضیه در درجه نخست در تضاد و تقابل با دو سنت جاافتاده فلسفی - زبان‌شناختی شکل می‌گیرد. نخست این که هر جمله، فارغ از شرایط نوشته شدن و به زبان آمدن آن، جایگاه آن در متن و معانی جملات پیش و پس از آن، دارای معنایی مستقل است و می‌تواند بر همین مبنا بازشکافی و تحلیل شود. و دیگر آن که هر جمله، یا بیان‌کننده یک موقعیت است، یا مؤید یک حقیقت، و به همین اعتبار یا درست است یا نادرست. از نظر جان آستین کار جمله، و یا به سخن بهتر، کنش‌گفتاری آن در اثبات درستی یا نادرستی آنچه جمله به آن بر می‌گردد خلاصه نمی‌شود و جمله با توجه به جایگاه آن در متن، می‌تواند بدون آن که جنبه سؤالی داشته باشد از چیزی بپرسد، بدون آن که وجه آن امری باشد، فرمانی صادر کند، و یا وعده‌ای و هشدار بدهد، سپاسی بگزارد و بسیاری کارهای دیگر نیز انجام دهد. به طور نمونه، کنش‌گفتاری جمله ای چون «فردا از تو جدا خواهم شد» می‌تواند با توجه به شرایط و نحوه بیان آن اثبات‌کننده باشد، یا تهدید کننده، و یا زنهار دهنده و جز آن. اگر کنش‌گفتاری جمله ای اثباتی نباشد دیگر نمی‌توان از درستی و نادرستی آن سخنی گفت، بلکه باید پرسید که آیا جمله از عهده انجام کار خویش برآمده است یا نه؟ مثلاً کنش‌گفتاری جمله ای مانند «فردا تو را خواهم دید» که دربرگیرنده قولی است از طرف گوینده به شنونده، منوط به تحقق شرایط متعددی است. نخست این که گوینده باید بتواند به گفته خود عمل کند، همچنین باید قصد این کار را داشته باشد، و باید مطمئن باشد که طرف مقابل نیز به این دیدار علاقه مند است. برای مثال بد نیست بدانیم که کنش‌گفتاری همین جمله در صورت فقدان شرط آخر کنشی تهدید کننده خواهد بود. جان سرل نظریات آستین را گسترش بیشتری می‌دهد و در پیگیری بررسیهای او به این نتیجه می‌رسد که ما در گفتن و نوشتن با توجه به پس زمینه زمانی و مکانی و همچنین قراردادهای حاکم بر زبانی که به کار می‌بریم دست کم سه و گاه چهار

کار انجام می‌دهیم:

- ۱- جمله ای به زبان می‌آوریم.
 - ۲- دربارهٔ چیزی خبری می‌دهیم و یا چیزی می‌گوییم.
 - ۳- با این جمله کاری انجام می‌دهیم.
 - ۴- وجه بسا در شنونده نیز - آگاهانه یا ناآگاهانه - حالت تازه ای ایجاد می‌کنیم.
- سرل به نوع خاصی از جمله اشاره می‌کند که کنش گفتاری آن به محض جاری شدن بر زبان تحقق می‌یابد، مثل «معذرت می‌خواهم» یا «من شما را زن و شوهر اعلام می‌کنم». سرل جمله‌هایی از این دست را به طور اخص کنشگر می‌خواند. بدین ترتیب هر جمله از یک سو، به موجب جایگاه آن در متن، معنای جمله‌های پیش و پس از آن، و ساختار روایی متن اجرای نقش تازه ای را به عهده می‌گیرد و به تناسب این نقش در یک هالهٔ معنایی تازه پوشیده می‌شود، و از سویی دیگر، بسیاری از جمله‌های به کار آمده در همان متن را از معنای ظاهری و قراردادی آنها تهی می‌کند.^{۱۴} این بازی پیچیدهٔ زبانی در فرهنگ‌های خوگر به استبدادهای ریشه دواندهٔ سیاسی و مذهبی پیچیدگی بیشتری پیدا می‌کند و به پس زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی در شکل‌گیری و پیکر‌پذیری متن‌های ادبی و تاریخی اهمیت و معنای بیشتری می‌دهد. در این فرهنگ‌ها، که گفتن از گذشته‌های دور از گفتگو دربارهٔ رویدادهای روز آسانتر می‌نماید. شگردهای بلاغی - استعاره، تمثیل، کنایه و ایهام - کنش و کار تازه ای پیدا می‌کنند، از معنا‌های ناگفتنی زمانه بارهای افزوده می‌گیرند، و باررساندن بسیاری از معنا‌های نهفته و پیام‌های ناپدیدار به دوش قصه‌ها و روایت‌هایی می‌افتد که نویسنده از فرهنگ‌ها و دوره‌های تاریخی دیگر بر می‌گیرد و بر شعر و نثر خود می‌افزاید. در بسیاری از این متن‌های تمثیلی بازی پیچیده ای از کارکردهای زبانی درگیر است که همزمان پنهان‌کننده و پدیدارکنندهٔ «معنا‌های» متن است. در پیچ و خم ساختار روایی این متن‌های بازیگر نامحرمان راه را گم می‌کنند و چشم و گوش آنان بر آن چه نباید بینند و بشنوند فرو بسته می‌ماند.^{۱۵} بسیاری از ابیات و جملاتی که قطعات شعر و نثر فارسی با آن آغاز می‌شود و کار قراردادی آنها ستایش شاهان و امیران است در سنجش با بخش‌های دیگری از همان قطعات معنا و کار تازه ای پیدا می‌کند.
- از شناخته شده‌ترین کارورزان مکتب کنش گفتاری می‌توان از ماری لوییز پرات (Mary Louise Pratt) نام برد که در کتاب رهیافتی به فرضیهٔ کنش گفتاری در دیسکورس ادبی،^{۱۶} هم به تحلیل فلسفی این فرضیه می‌پردازد، و هم با گسترش دامنهٔ کاربردی آن از جمله به واحدهای زبانی بزرگتر و پیچیده‌تر، مثل پاراگراف و بخش و غیره، آن را در

بازخوانی متنهای ادبی به کار می گیرد. مکتب کنش گفتاری با ماری لوییز پرات و برداشتهای تازه و جنجال برانگیزش از برخی از شاهکارهای ادبی به عنوان متنهای نمایشگر (Display Texts) به مرحله تازه ای گام می گذارد و واکنشهای فراوانی بر می انگیزد.^{۱۷} والدمن دامنه کاربردی فرضیه کنش گفتاری را از ادبیات به تاریخ می کشاند، و تاریخ بیهقی را از منظر نقد ادبی تحلیل و بازنگری می کند. والدمن با گذاشتن وزنه بیشتری در کفه ساختار و شگردهای روایی تاریخ بیهقی - در برابر محتوا و درون مایه اش - تلاش می کند که بوطیقا، دینامیزم درونی و ویژگیهای ساختاری آن را بشناسد، و ربط میان ساختارهای روایی آن را با ساختار ذهن و اندیشه آفریننده آن دریابد، به سخن دیگر والدمن به اعتبار سنجه هایی که از یک فرضیه مدرن نقد ادبی بر می کشد، این متن تاریخی پیشامدرن فارسی را، نه به مثابه مخزنی از رویدادهای تاریخی بلکه چون روایتی درباره آنها بر می رسد. والدمن با مورخینی که قرنهای چهارم تا ششم هجری (دهم تا دوازدهم میلادی) را دوران رنسانس جهان اسلامی می شناسند همزبان است، یعنی دوره ای که دبیران و منشیان و دولتمردان نیز به نوشتن تاریخ روی آوردند و بیهقی با سبک ممتاز و یگانه خود نقطه اوج آن است. والدمن چند جریان بزرگ فرهنگی را در پیدایش شیوه ای که بیهقی در نوشتن تاریخ خود برگزیده مؤثر می داند؛ آشنایی بیشتر مسلمانان با فکر و فلسفه یونانی که زمینه را برای برخورد نقادانه تر با تاریخ و تاریخ نویسی فراهم می کند؛ زایش و گسترش روندهای غیر مذهبی تاریخ نگاری؛ توجه به فلسفه تاریخ و غایتمند بودن آن، و سرانجام، پاگیری گرایشهای اومانیستی و رشد اندیشه های سیاسی در جهان اسلام.^{۱۸}

بیهقی، همچنان که بسیاری از پژوهندگان تاریخش اشاره کرده اند، همه رویدادهای یک سال و یک دوره را کنار هم نمی چیند و تاریخ او از نظر ساختاری سالشمار ساده رویدادهای یک دوره تاریخی نیست. مثلاً بخشی از رویدادهای دوران جوانی مسعود را، همچنان که روال تقویمی رویدادها می طلبد، در بخش سلطنت مسعود می گنجاند و بخشی دیگر را در زمان جابه جا می کند و در زمینه پردازی سالهای آغازین سلطنت مسعود به کار می گیرد. از این گذشته بیهقی، همچنان که خود اشاره می کند، به این که «فلان پادشاه فلان سال را به فلان جنگ فرستاد و فلان روز صلح کردند» علاقه زیادی نشان نمی دهد؛ می داند که «این اقا صیص از تاریخ دور است»؛ دلش می خواهد «تاریخ پایه ای» بنویسد؛ و «بنایی بزرگ افراشته» گرداند. والدمن با تکیه بر پرهیز بیهقی از فروکاستن تاریخ به سالشمار ساده رویدادهای تاریخی به نکته بنیانی دیگری اشاره می کند و آن این که

بیهقی، بر خلاف برخی دیگر از مورخان اسلامی، پیش از آن که نوشتن را آغاز کند طرحی کلی از ساختار کتاب خود در ذهن داشته و «معنای» رویدادهای روزگارش را نه همیشه در روایت خود از آن رویدادها بلکه بیشتر در ساختار تاریخش به نمایش گذارده است. به نظر والدمن تاریخ بیهقی را، درست به دلیل همین ساختار از پیش سنجیده، اگرچه روایتی ست برساخته از روایت‌های کوچک و گاه بسیار کوچک با روایان گوناگون، اما نمی‌توان چون بسیاری از تاریخ‌های دیگر تکه تکه کرد و جدا جدا خواند.^{۱۹}

شعرها و روایت‌هایی که بیهقی بر تاریخ خود می‌افزاید تقریباً هر بیست صفحه یک بار در متن اصلی پدیدار می‌شوند. بیشتر اشعار الحاقی به شاعران قرن‌های دهم و یازدهم میلادی متعلقند؛ بیشتر فارسی هستند تا عربی؛ و بیشتر از شاعران دوره غزنوی نقل شده‌اند تا دوره سامانی؛ و از همه مهمتر این که از شاهنامه فردوسی در تاریخ بیهقی نشانی نیست و اشاره به تاریخ حماسی ایران و پهلوانان ایرانی پیش از اسلام در آن نادر است.^{۲۰} نکته قابل تأمل این است که بیهقی منابع و نام سراینده‌گان شعرهای الحاقی را غالباً ذکر می‌کند، در حالی که روش او در مورد روایت‌های منثوری که بر تاریخ خود می‌افزاید این چنین نیست و جز در موارد نادر روشن نمی‌کند که این روایت‌ها را در کجا خوانده و از کجا برگرفته است. همین ناروشنی، گذشته از این که دست بیهقی را در پس و پیش کردن و آرایش جزئیات روایت‌های افزوده باز می‌گذارد، گواه دیگری ست بر اهمیت آنها در پر کردن برشهایی که بیهقی در ساختار روایتش می‌آفریند و معنایی که از آنها در بازنمایی آنچه گفتنش در روزگار و زمانه اش آسان نمی‌نموده مراد می‌کند. به سخن دیگر، بیهقی از روایت‌های گوناگون و گاه ناهمخوانی که از رویدادهای تاریخی به دست می‌دهد؛ از پس و پیش کردن این رویدادها و آرایش و رنگ آمیزی صحنه‌ها؛ از زنگار غمی که بر پاره‌ای از آنها می‌باشد؛ از خطبه‌هایی که در سرآغاز بخش‌های کتابش می‌آورد؛ از برشهایی که به ساختار روایتش می‌دهد؛ و از داستان‌هایی که از دوره‌های دیگر بر می‌گیرد و در این برش‌های ساختاری می‌گنجاند هدفی دارد و سخنی که برای دانستن و شنودنش باید کتاب او را از آغاز تا انجام خواند و سبک و سیاق نگارش او را به دقت پی گرفت و بازشناخت. روایت‌ها و شعرهای افزوده بر تاریخ بیهقی - درست در کنار روایت اصلی او از تاریخ - نقشی و کنشی دارند. نقش و کنش آنها بازی کردن یک نمایش تاریخی ست. در بازی سنجیده و پیچیده این داستانها تصویر شاهان و امیران در آینه تاریخ مکرر می‌شود. ازدحام تصویرهای ناخوشایند خطوط انگاره‌ها و الگوهای آرزویی پادشاهی و وزیری را پررنگ تر می‌کند و فاصله شاهان و وزیران زمانه بیهقی را با این الگوهای آرمانی آشکارتر. بسیاری

از جمله ها و اصطلاحاتی که بیهقی در ستایش شاهان غزنوی، به ویژه مسعود، به کار می گیرد به محک این انگاره های آرمانی از معنا و کارآیی تهی می شود؛ پرده های فروافتاده بر ذهن و زبان بیهقی - که در روایت اصلی او از رویدادهای دربار غزنوی آشکار چشم را می زند در روایتها و شعرهای افزوده، و یا در فاصله ای که بیهقی میان الگوهای آرمانی پادشاهی و چهره و اندام شاهان زمانه اش می آفریند کنار می رود. در این روایتهای افزوده - درست برخلاف روایتهای اصلی - نه مسعود غزنوی بلکه ابوالفضل بیهقی ست که فرمان می راند. بیهقی ست که شاهان و امیران را به کیفر گناهان رفته به دوزخ می فرستد و در آتش می سوزاند، و بر جان و مال از دست رفته وزیران و مشاوران دریافته و روزگار دیده دل می سوزاند. به گفته ای. ا. پولیکووا (E. A. Polikova) مسیر حرکت و شناسایی در تاریخنگاری اسلامی از کل به سوی جزء است، سازگاری رویدادها و شخصیتهای تاریخی با آرمانهای اخلاقی بیشتر از «حقیقی» بودن آنها مورد نظر است، و از همه بنیانی تر این که همه نیروی انگیزشی متن تاریخی - همچنان که در تاریخ بیهقی می بینیم - از فاصله ای سر بر می کشد که «واقعی» را از «آرمانی» و آنچه را که هست از آنچه باید باشد جدا می کند.^{۲۱}

به طور نمونه، خطبه بیهقی در آغاز مجلد ششم، گذشته از نقش و اثر اندرزه های حکیمانه آن، دست کم، دارای دو معنای ساختاری ست. نخست این که به بیهقی امکان می دهد که روایت را پس از رسیدن خبر زندانی شدن محمد ببرد و با مسلم شدن پادشاهی بر مسعود و به قرار بازآمدن کارها از سر بگیرد و از لونی دیگر براند. دیگر آن که با نوشتن درباره اسکندر یونانی و اردشیر ساسانی و نصر احمد سامانی، و برشمردن سزاوارها و ناسزاوارها یشان، انگاره ای از پادشاه آرمانی فراهم کند. انگاره ای که آن چنان که باید بر اندام مسعود غزنوی - در روایت بیهقی از زندگی و روزگار - اونمی برآزد.^{۲۲} به گفته والدمن اگرچه الگوها و انگاره هایی که می توان از این خطبه ها و روایتهای افزوده برکشید در سراسر تاریخ ایران - پیش و پس از اسلام - تکرار شده اند، اما درونمایه بخش بزرگی از آنها رنگی از ایران اسلامی دارد. حتی شخصیتهایی که از ایران پیش از اسلام برخاسته اند، چون اردشیر و بزرگمهر، به چهره ای از آنها که در فرهنگ اسلامی می شناسیم نزدیکترند. بیهقی بسیاری از شخصیتهای تاریخی همروزگار خود را با این الگوها و انگاره های از پیش نهاده - که فرهنگهای سنتی و دین پایه بر بنیاد آنها استوار است - محک می زند و ناسازیها و بی اندامیهایشان را در برابر چشم خوانندگان می گذارد. و از این گذشته با بهره گیری از منطق مکالمه و با برقراری دیالوگ با

خوانندگان، آنها را به تفسیر آنچه در برابر دارند بر می‌انگیزد. از آنها می‌خواهد به تصویرهایی که نشان‌شان می‌دهد به باریکی و دقت بنگرند؛ در آینه‌هایی که در برابرشان می‌گیرد نگاه کنند، بیندیشند، دگرگون شوند و بیاموزند. بیهقی به بسیاری از پرسشهایی که از درون دربار غزنوی سر بر می‌کشد از همین راه پاسخ می‌دهد و این پاسخها را، که چه بسا با آنچه در متن اصلی با خوانندگان تاریخش در میان می‌نهد یکی نیست، در گسستهایی که در ساختار کتابش می‌آفریند و در همین روایت‌های افزوده می‌گنجانند و به نمایش می‌گذارد.^{۲۳}

اگر بخواهیم، همچنان که والدمن هم به کوتاهی اشاره می‌کند، روایت بیهقی را از زندگی و روزگار حسنگ، وزیر دودمان غزنوی، از نظرگاه فرضیه کنش‌گفتاری تحلیل کنیم، باید به سراغ روایت‌هایی برویم که بیهقی به روایت اصلی خود از این رویداد افزوده است. بیهقی درست پیش از داستان حسنگ، داستان فراخ دامنی از خشم و سیاهدلیهای بوالحسن افشین، سردار ایرانی دربار معتصم خلیفه عباسی روایت می‌کند. آرزوی وسواس گونه افشین نرم کردن دل خلیفه است تا دست او را بر جان بودلف - اگر چه «حق خدمت قدیم دارد» - برگشاده کند. معتصم که زمانی دراز تقاضای افشین را از گوشه گرفته و از گوشه به در کرده است، سرانجام شبی، به گفته خودش، «سهوی» می‌کند، خواهش افشین را می‌پذیرد و جان بودلف را به او وا می‌گذارد. گرانیگاه این روایت افزوده دشمنیهای سنگدلانه این «سگ ناخوشتن شناس نیم کافر» است و پشیمانیها، و سر در گریبان فروردنها، و سرانجام چاره جوییهای معتصم برای این که آب رفته را به جوی بازگرداند. بیهقی در این شب تیره که «بودلف به شلواری و چشم بیسته» در سرای افشین است و «سیاف شمشیر برهنه به دست ایستاده... منتظر آن که [افشین] بگوید تا سرش بیندازد»، خواب را از چشمان معتصم خلیفه عباسی و قاضی القضاات بغداد دریغ می‌کند. زبان او یک بار دیگر در بازآفرینی فاجعه‌ای که در آن چنگال زورگوی کوردلی بر جان مردمان گشاده است به اوج می‌رسد. سرانجام نیز - به اعتبار روایتی که بیهقی از این رویداد به دست می‌دهد - «درد درمان» می‌شود و بودلف به خانه باز می‌گردد «با کرامت بسیار».^{۲۴} اما فضای روایت بیهقی از بردار شدن حسنگ، درست به همان اندازه که بر دژمنشیاها و کینه توزیهای بوسهل زوزنی برگشوده است، از پشیمانیها و سر در گریبان فروردنها مسعود غزنوی خالی است. مسعود را، برخلاف معتصم، با چاره اندیشی برای «سهو» های رفته سر و کاری نیست. مسعود در روز بردار شدن حسنگ قصد شکار می‌کند «و نشاط سه روزه، با ندیمان و خاصگان و مطربان».^{۲۵} نا بخردی، استبداد رای و از خود بیخبری مسعود در برابر

خرد و دوران‌دیشی معتصم پر رنگ تر می‌شود و چشم را بیشتر می‌زند. فضای ذهن خواننده‌ای که برگه‌های تاریخ را همراه با بیهقی مرور می‌کند از تصویر در کنار هم آمده این دو امیر بار می‌گیرد. بیهقی در داستان حسنگ همه تواناییها و زیرک‌زبانیهای خود را به هم‌آوردی می‌طلبد و خوانندگان تاریخش را نه تنها به شنیدن داستان بردار شدن حسنگ، بلکه به تماشای نمایشی در چند پرده از بردار شدن و مثله شدن فرا می‌خواند. بنمایه همه روایت‌هایی که پرده‌های چندگانه این نمایش تاریخی بر آنها استوار است یکی است. در همه آنها شاهی و امیری و سرداری هست با دستی برگشوده بر جان و مال دیگران. در همه آنها چوبه‌داری هست و بر همه دارها تنی. تن حسنگ، در پرده اول نمایش، به روایت بیهقی هفت سال بر دار می‌ماند «چنان که پایها بیش همه فرو تراشید و خشک شد... [و] کس ندانست که سرش کجاست و تن کجاست».^{۲۶} پرده دوم نمایش به روایت بیهقی از کشته شدن عبدالله زبیر استوار است که در نبرد با سپاهیان عبدالملک مروان، به سرکردگی حجاج یوسف جان خود را از دست می‌دهد. مرگ شهادت گونه عبدالله زبیر به مرگ حسنگ بعد و معنای دیگری می‌دهد. بدن بی سر عبدالله زبیر نیز چون تن بی سر حسنگ زمانی دراز بر دار می‌ماند. در کنار او نیز مادری ست، درست مثل مادر حسنگ، «زنی سخت جگر آور» که تیرگی و شام‌گونگی و ناهمواری روزگار را بی هیچ جزعی - از سر می‌گذراند.^{۲۷} بعد از روایت عبدالله زبیر نوبت به قصه «سخت معروف» جعفر برمکی می‌رسد که به فرمان هارون الرشید چهارپاره کردند و به چهار دار کشیدند... و هارون پوشیده کسان گماشته بود تا هر کس زیر دار جعفر گشتی... نزدیک وی آوردندی و عقوبت کردند».^{۲۸} بیهقی باز هم «تا خفتگان و به دنیا فریفته شدگان بیدار شوند» در میانه این تاریخ سخنهای دیگری می‌آورد و صحنه بردار شدن ابن بقیه الوزیر را به نمایش می‌گذارد «در آن روزگار که عضدالدوله فنا خسرو بغداد بگرفت... و او را بردار کردند و به تیر و سنگ بکشتند».^{۲۹} و بعد مصرعی از قصیده نیکویی که ابن الانباری در رثاء ابن بقیه الوزیر سروده - و در آن اشارتی ست به زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب - بر می‌گیرد و داستان «این زید را [که] طاقت برسد از جور بنی امیه و خروج کرد در روزگار خلافت هشام بن عبدالملک... و وی را بکشتند... و سه چهار سال بر دار بگذاشتند».^{۳۰} بر روایت اصلی خود می‌افزاید تا هشیاران و کاردانان بدانند که «حسنگ را در جهان یاران بودند بزرگتر از وی، اگر به وی چیزی رسید که بدیشان رسیده بود پس شگفت داشته نیاید»^{۳۱} و بتواند بنویسد که «این حدیث بردار کردن حسنگ به پایان آوردم و چند قصه و نکته بدان پیوستم سخت مطول و مبرم در این تألیف و خوانندگان مگر معذور دارند و

عذر من بپذیرند و از من به گرانی فریاد کنند و رفتم بر سر تاریخ که بسیار عجایب در پرده است».^{۳۲} به گفته شفیع کدکنی:

هنر دیگر بیهقی این است که در ذکر یک فاجعه تاریخی چنان که گذشت از مطالعات فراوان تاریخی خود استفاده کرده و به اقتضای موقع و مقام، محفوظات خود را در پایان تاریخ خود ذکر می‌کند. چه آن که علاوه بر داستان عبدالله زبیر و یحیی برمکی، به داستان بردار کردن ابن بقیه الوزراء و [کذا] که در تاریخ ابواسحق معروف خوانده اشاره می‌کند، و سرنوشت شهادت زید بن علی بن حسین را که در روزگار هشام بن عبدالملک خروج کرد و به درجه شهادت رسید و جنازه او چند سال بر سردار بماند، بیان می‌کند.^{۳۳}

بیهقی گناه نابخردی مسعود را که به گمان او دستی تا مرفق در خون حسنگ آغشته دارد، هرگز بر او نمی‌بخشاید و در پایان «داستان محبوسی» بوسهل زوزنی با افزودن روایت دیگری از بردار شدن و مثله شدن، یک بار دیگر لبه تیز تیغ را به سوی مسعود بر می‌گرداند. بیهقی در این بخش از تاریخش نخست دسیسه‌های بوسهل زوزنی را در حق خوارزمشاه آلتوتاش که «در بیداری و هشیاری [کسی] چنونیست» با آب و تاب تمام روایت می‌کند و سپس به بدگمان شدن مسعود به بوسهل و زندانی کردن او می‌پردازد. «چون کار این مرد از حد بگذشت و خیانت‌های بزرگ وی ما را ظاهر گشت فرمودیم تا دست وی را از عرض کوتاه کردند و وی را جایی نشانند و نعمتی که داشت پاک بستند».^{۳۴} کيفری که مسعود - بعد از آن همه فتنه و تلبیس - بر بوسهل روا می‌بیند. از نظر بیهقی که داغ مرگ حسنگ را بر دل دارد نوشداروی پس از مرگ است. بیهقی درست در پایان داستان زندانی شدن بوسهل برش دیگری به ساختار تاریخش می‌دهد و این برش ساختاری را با سه گانه دیگری از شاهی کوردل، خبرچینانی کینه توز، و وزیر خردمند - که قصه مکرر تاریخ است - پر می‌کند، و کيفر شاهی چون مسعود را به گناه بردار کشیدن وزیر دانا و خردمندی چون حسنگ در سرانجامی که برای کسری انوشیروان مقرر می‌دارد زنهار می‌دهد. بزرگمهر حکیم که بیهقی داستان بردار شدن او را «آن چنان که در جایی خوانده است» در این برش از تاریخش روایت می‌کند «از دین گبرکان دست برداشت که دین با خلل بوده است و دین عیسی... گرفت. این خبر به کسری انوشیروان بردند. کسری به عامل خود نامه نوشت که: «در ساعت چون این نامه بخوانی بزرگمهر را با بند گران و غل به درگاه فرست».^{۳۵} زبان بیهقی در بازگویی روزگار و فرجام این «بازداشته» همچنان که در داستان حسنگ - که او را نیز سرانجام چون بزرگمهر به بهانه مذهب بردار می‌کشند - به اوج می‌رسد.

... خبر در پارس افتاد که بازداشته را فردا بخواهند برد... حکماء و علماء نزدیک وی می آمدند و می گفتند که... ستاره روشن ما بودی که ما را راه راست نمودی، آب خوش ما بودی که سیراب از توشدیم، و مرغزار پر میوه ما بودی که گونه گونه از تو یافتیم... ما را یادگاری ده از علم خویش.^{۳۶}

یادگار بزرگمهر همه پندهای حکیمانه است و چهره او در روایت بیهقی از خرد و دانایی چون آفتاب می درخشد. زنهار ذهنیت دین پایه بیهقی سرانجام «خفتگان و به دنیا فریفته شدگان را» - یا همه آنچه را که گفتن آشکارش در زمانه او ممکن نیست - یک بار دیگر با بهستی کردن بزرگمهر و به دوزخ فرستادن کسری به گوش خداوندان زمانه فرو می خواند «ووی به بهشت رفت و کسری به دوزخ».^{۳۷} والدمن بر پایه ویژگیهای این روایتها و جایگاه آنها در ساختار کلی تاریخ بیهقی - که چون آینه هایی تصویرها را مکرر می کنند و زیر و بمها و سایه روشنهایشان را به تماشا می گذارند - به این نتیجه می رسد که داستان حسنک، به گونه ای که بیهقی آن را می نویسد، نه یک رویداد تاریخی یگانه - بلکه قصه مکرر زندگی و سرانجام دولتمرد آزاده ای است که به جرم گناهی ناکرده بردار می شود، و در قالب کهن الگوی تاریخی ایرانی - اسلامی از اسطوره وزیر نیرنگ پذیر، یا قهرمان بیگناهی که به نیرنگ و تزویر جان خود را از دست می دهد به آسانی جا می افتد.^{۳۸} جان پری (John Perry) نیز در نقدی که بر کتاب والدمن می نویسد به این نکته اشاره می کند که بیهقی زندگی و سرنوشت شخصیتهای تاریخی کتاب خود را، نه الزماً آن چنان که بوده، بل آن چنان که مقتضای این انگاره های تاریخی ست ساخته و پرداخته است. جان پری بزرگمهر را تبلوری می داند از ارزشهای آرزویی بیهقی که وزیران و مشاوران باید به آن آراسته باشند، و با تکیه بر این نکته که در این روایت افزوده از انوشیروان، نه به دادگری و دانایی، بل به کوته بینی، خودرایی، و کینه جویی یاد می شود، اشاره می کند که چهره انوشیروان در روایت شاعرانه - اسطوره ای بیهقی از روزگار او با کهن انگاره ای دیگر و احتمالاً پرمعناتر از شاه در فرهنگ ایران همخوان است. از شاهان درخور این انگاره می توان به کی کاوس در شاهنامه، به هارون الرشید به سبب بد رفتاریش با برمکیان، و به محمود و مسعود غزنوی در روزگار بیهقی اشاره کرد. در پیوند با همین انگاره کهن است که، به گفته جان پری، الگوی پهلوان آزاده جان بر کف و ناگزیر نیرنگ پذیری چون رستم، الگوی وزیر خردمند خدمتگزار، و باز هم نیرنگ پذیری چون بزرگمهر، جعفر برمکی، و همتران آنها در میان امامان شیعه به شکل و معنا می رسد.^{۳۹}

بیهقی میان هارون الرشید، خلیفه عباسی، پسرانش امین و مأمون و وزیرانش یحیی و جعفر برمکی، از یک سو، و روزگار و رویدادهای دربار غزنوی، از سوی دیگر، شباهتهای

بسیار می بیند و از راه روایت‌هایی که از دوران آنها بر می گیرد و به برگهای تاریخش می سپارد، بسیاری از ناگفتنیهای زمانه اش را در برابر چشم خوانندگانش به نمایش می گذارد. گذشته از فرجام همسان حسنگ و جعفر به نمونه های دیگری از این برابر نهاده ها در تاریخ بیهقی بر می خوریم. بیهقی، آن جا که سخن از تصمیم محمود به تغییر جانشین در میان است، رشته روایت را می برد و داستان دراز دامن دیگری از روزگار هارون الرشید و تصمیم او به تعیین جانشین به دست می دهد. بنیان این روایت افزوده بر انگاره تاریخی دیگری استوار است؛ انگاره پدری توانا، ایستاده در میانه دو فرزند، ناتوان از گزیدن یکی بر دیگری؛ انگاره ای که در سراسر تاریخ بن بست آفریده و بار عاطفی آن، فرجام شومش را ناگزیر کرده است. میان امین و مأمون «دو سال و نیم جنگ بود تا محمد زبیده به دست طاهر [ذوالیمینین] افتاد. بکشتندس و سرش به مرو فرستادند نزدیک مأمون». «مسعود در پی جنگ با برادر و «موقوف کردن او در قلعه کوهتیز» به امارت می رسد، اما هرگز گناه آنان را «که بر هوای امیر محمد و نگاهداشت دل و فرمان محمود»^{۴۱} باقی ماندند بر آنان نمی بخشاید. کین توزی پدربان و پسران برگهای تاریخ را می آلاید و سر حسنگ، همچنان که سر جعفر بر باد می رود. و یا می توان به روایت دیگری اشاره کرد که بیهقی از امارت علی بن عیسی بن ماهان بر خراسان، در زمان خلافت هارون الرشید، بر می گیرد و به روایت خود از امارت بوالفضل سوری بر خراسان، در زمان مسعود غزنوی، می افزاید. میان سوری و ماهان، به روایت بیهقی از خلق و خوی آنها، همانندی بسیار است. سوری و ماهان، هر دو خون «اعیان و رؤسا و ضعفاء» را در شیشه می کنند، و مالشان را، تا دینار آخر به زور می ستانند. در هر دو روایت نمایش پرشکوهی از کیسه های زروسیم، بار شده بر دست غلامان و کنیزان و پشت پیلان و شتران و اسبان، برپاست که ماهان و سوری به بارگاه هارون و مسعود روانه کرده اند. یحیی برمکی، وزیر هارون الرشید - که پسرش فضل روزگاری امارت خراسان داشت - و بومنصور، مستوفی مسعود غزنوی، هر دو در کنار هارون الرشید و مسعود غزنوی ایستاده اند و تماشاگر این دو نمایش همسان، اما، ناهمزمانند. یحیی برمکی که در انگاره بیهقی از وزیر خردمند آرمانی به تمام و کمال می گنجد، در پاسخ هارون الرشید که «این چیزها کجا بود در روزگار پسر فضل؟» زبان بر هارون بر می گشاید: «زندگی امیر درازباد، این چیزها در زمان امارت پسر در خانه خداوندان این چیزها بود به شهرهای خراسان و عراق». «^{۴۲} اما بومنصور مستوفی، که میان او و انگاره آرمانی بیهقی از خردمندی و فرزاندگی فرسنگها فاصله است، به گفته خودش زهره آن ندارد تا آنچه را که در دلش می گذرد بر زبان بیاورد و بگوید: «از

رعایای خراسان باید پرسید که بدیشان چند رنج رسیده باشد». میان آنچه بر دل منصور می گذرد و آنچه از دهان او بیرون می ریزد فاصله ای ست که در آن واژه ها خود را گم می کنند و معنای خود را از دست می دهند. پاسخ ترسیده بومنصور که «همچنان است» به جای آن که کلام او باشد پژواکی ست از هراس او از مسعود.^{۴۳} بر زبان منصور - همچنان که بر جان و زبان بیهقی و همروزگاران - پرده هایی از ترس و بیم فرو افتاده است. در دنباله این دوروایت که در هر دو بیهقی با زبانی تلخ و زنگار گرفته از اندوه از دست شدن سرزمینهای پهناور و جانهای بیرون از شمار را باز می گوید، به رشته به هم پیوسته ای از روایتی بر می خوریم که در همه آنها گوش خداوندان قدرت بر زمزمه های خبرچینان و کین توزان و زیاده خواهان برگشوده است و بر پند وزیران و مشاوران خردمند فرو بسته. هارون الرشید تنها اندکی پیش از مرگ به یاد سخنان یحیی می افتد: «دریغ از آل برمک».^{۴۴} و مسعود سالها پس از مرگ حسنگ تلیسها و خیانتی بوسهل زوزنی را در نامه ای به خوارزمشاه آتونتاش به یاد می آورد که: «همه اعیان درگاه ما به سبب وی دلریش و درشت گشتند... و دل از کارهای ما برداشتند و خلل آن به ملک پیوست... زبان در خداوندان شمشیر دراز می کرد و در باب ایشان تلیسها ظاهر می ساخت».^{۴۵} و یا تنها پس از آن که «وهن بر وهن» فرو می افتد و ری و آمل و دیگر شهرها و «لشکری بدین بزرگی و ساختگی... بدین رایگانی» همه از دست می رود به خود می آید که: «این چه بود که کردیم. لعنت خدای بر این عراقیک باد».^{۴۶} انگاره آرمانی شاه و وزیر از بنمایه هایی ست که در سراسر تاریخ بیهقی به گونه های مختلف تکرار می شود. شاه در مقام حکمران مطلق که «اصل ستون خیمه ملک است... و هر گه که او سست شد و بیفتاد نه خیمه ماند و نه ملک»^{۴۷} و وزیر کافی و دور دیده و مشاور دریافته و خردمند که «پادشاهان از همگان به [آنها] حاجتمندترند».^{۴۸} اما میان گوش مسعود و پند خردمندان، همچنان که در جا به جای روایت بیهقی از روزگار مسعود می بینیم، الفتی نیست. به گفته جلال متینی «به ندرت در تاریخ بیهقی به مواردی بر می خوریم که مسعود سخن مشاوران و ناصحان را پذیرفته و بدان کار کرده باشد».^{۴۹}

از نکته های بنیانی دیگری که می توان از چشم انداز فرضیه کنش گفتاری به آن اشاره کرد، همچنان که نمونه های بالا به روشنی نشان می دهد، نظام یک بام و دو هوای کیفر و پاداش در تاریخ بیهقی ست. این نظام یک بام و دو هوا که بنیان داوری بیهقی را نسبت به رویدادهای زمانه اش آشکار می کند، به بسیاری از جمله هایی که در توجیه یا توضیح اعمال و تصمیمات مسعود می نویسد معنای تازه ای می دهد. به سخن دیگر، گناه دیروزیان

به چوبی رانده می‌شود و گناه امروزیان به چوبی دیگر و معیار بیهقی در داوری رفتار و کردار دیروزسانی که در گذشته‌های دور می‌زیسته‌اند و بیهقی داستان آنها را به روایت خود از زندگی همروزگاران می‌افزاید. با معیاری که در داوری رفتار امروزیان به کار می‌گیرد یکی نیست. دیروزیان یا چون بزرگمهر از بهشتیانند یا چون انوشیروان از دوزخیان، یا چون عبدالله زبیر از پی حسین علی می‌روند یا چون حجاج یوسف از فاسقاند. در حالی که سیمای بسیاری از امروزیان در پرده‌ای از داوربهای چه بسا ناسازگار و ناهمخوان پوشیده است. آن گاه که «چاکران و بندگان با خداوندان» رودرویند با طیف گسترده‌ای از داوربها سر و کار پیدا می‌کنیم. گناه نابخردیها و سیاهکاریهای بسیاری از آنها - به ویژه مسعود - یا به پای ندیمان و مشاوران نوشته می‌شود که: «از خداوند هیچ عیب نیست، عیب از بدآموزان است»،^{۵۰} و یا به حساب سرنوشت و تقدیر که: «چگونه دفع توانستی کرد قضای آمده را... هر چند در او استبدادی قوی بود و خطاها رفتی در تدبیرها و لکن آن همه از ایزد عزّ ذکره باید دانست». ^{۵۱} عباس میلانی با توجه به این نکته، خود بیهقی نیز بارها «هشدارمان می‌دهد که «حقیقتش» را چندان مطلق نپنداریم و محدودیت‌های سیاسی او و زمانش را در نظر بگیریم»^{۵۲} و با ذکر نمونه‌هایی از زیرک‌زبانیه‌های بیهقی و گوناگونی سایه روشنهای «حقیقت» از نگاه بیهقی چنین می‌نویسد:

به جای آن که در متنی مثل تاریخ بیهقی نگرشی تمام‌گرا، یکدست و یکپارچه سراغ کنیم باید، به گمانم، در جستجوی گسسته‌های آن برآییم. ببینیم کجا و چرا آن ظاهر و زبان یکدست آن روایت «حقیقت» به واقعیت‌هایی متکثر و گاه متضاد راه می‌سپارد... زبان بیهقی پر از ابهام و برده‌پوشی دوگانه‌گویی است و همین زبان بر روایتش از حقیقت هم سایه انداخته است.^{۵۳}

از نمونه‌های این تصویرهای پر از سایه روشن می‌توان به تصویرهای لایه لایه و درهم پیچیده‌ای اشاره کرد که بیهقی از سلطان مسعود و بوسهل زوزنی به دست می‌دهد که هر دو - هر یک به میزانی - با مفهوم بیهقی از شاه‌دادگر و مشاور خردمند ناهمخوانند، و هر دو، هر یک به موجبی، بار گناه مرگ حسنگ را به دوش می‌کشند.^{۵۴} جولی میثمی نیز در بسیاری از زمینه‌ها با والدمن در بهره‌گیری از فرضیه کنش‌گفتاری برای برگشودن معناهای نهفته در بافت روایی و ساختار داستانی تاریخ بیهقی همراه است و به ارزش و اهمیت روایت‌های افزوده و خطبه‌ها در تاریخ بیهقی، و همچنین همسازی و ناهمسازی الگوها و انگاره‌های تکرار شونده تاریخی با شاهان و وزیران عزنوی اشاره می‌کند. میثمی از پاره‌ای از کژخوانیه‌های والدمن از تاریخ بیهقی نیز غافل نمی‌ماند و از جمله به برداشت او از خطبه بیهقی در سرآغاز پادشاهی مسعود که: «باید دانست که نفس‌گوینده پادشاه

است... خشم لشکر این پادشاه... و آرزورعیت این پادشاه»^{۵۵} اشاره می کند و چنین یاد آور می شود که والدمن - احتمالاً به پیروی از باسورث گمان برده که بیهقی این استعاره را برای نشان دادن سلسله مراتب فرمانروایی پادشاهی به کار گرفته است. در حالی که بیهقی، همچنان که پیداست و حکمت عملی روزگار او هم گواه آن است، به نظامی استوار بر فرادستی و فرودستی این سه قوه در بدن اشاره می کند. به سخن دیگر، بیهقی فرمان پذیری قوه آرزو و قوه خشم را از قوه خرد معیار و سنجۀ سلامت روان می داند و همگان را، «خواهی پادشاه و خواهی جز پادشاه» خردپذیر می خواهد و به فرمان پذیری از قوه خرد اندرزمی دهد.^{۵۶}

از چشم انداز فرضیۀ کنش گفتاری، تاریخ بیهقی یک متن کنشگر - نمایشگر است که در آن تاریخ تنها روایت نمی شود بلکه به نمایش نیز درمی آید و «بازی» هم می شود. در ساختار روایی بازیگر و بازی دهنده این متن رویدادها نه الزاماً همخوان با «واقعه تاریخی» و نه حتی به پیروی از یک نظم زمانی، بلکه بیشتر برای نشان دادن فاصله میان آنچه هست با آنچه می تواند باشد و برای فروخواندن پند روزگاران دور به گوش فرمانروایان زمانه، به هم پیوند خورده اند. در این بازی روایی جمله ها و واژه ها، در کش و قوس نقشهای گوناگونی که به عهده می گیرند دست یکدیگر را رومی کنند؛ پرده های فروافتاده بر لایه های معنایی خود را کنار می زنند؛ و جدایی ناپذیری ساختارهای زبانی و فرهنگی را از ساختارهای قدرت سیاسی و مذهبی هر دوران آشکار می کنند. بیهقی با برگرفتن رویدادها از روزگاران گذشته و سرزمینهای دیگر غبار سالیان را از چهره این رویدادهای رفته می زداید؛ مرزهای تاریخش را از تنگناهای یک دوران خاص فراتر می برد؛ میان دوره ها و رویدادهای تاریخی پل می زند؛ همه آنچه را که چون جریانهای زیرزمینی در عمقی ترین لایه های فرهنگ و روزگارش گذر می کند به سطح می رساند و از راه به هم پیوستن زنجیره ای از رویدادهای به ظاهر از هم گسسته و بی پیوند به نمایش می گذارد و خوانندگانش را به تماشای یک نمایش تاریخی که همزمان در دو ساحت و دو فضا بازی می شود فرا می خواند. در ساحت نخست دودمان غزنوی میداندار نمایشی ست که گوشه و کنار آن از در راه بودن توفانی فرارسنده نشان می دهد. نمایش با مرگ سلطان محمود غزنوی و جنگ میان پسرانش - محمد و مسعود - آغاز می شود و کینه و کشمکش آشکار و پنهان پدریان و پسران فضای نمایش را می انبارد. نقطه اوج نمایش بر باد رفتن جان حسنگ است و پایان آن هرزرفتن پادشاهی و جان مسعود؛ و در فاصله میان آن آغاز و این انجام چه بسیار شهرهای آباد و خرم که در برابر چشمان سوگوار بیهقی - و چشمان ما که همراه با

او از صفحات تاریخمان عبور می‌کنیم - ویران می‌شود، و چه بسیار آدمیانی که جان و مالشان بر باد می‌رود؛ آدمیانی که چه بسا یکسان نزیسته‌اند، اما به دلیل چون و چرانا پذیری ساختارهای قدرت، مرگی یکسان را بدون چون و چرا گردن نهاده‌اند. آدمیانی که در زمانه‌ای زیسته‌اند که در آن «چاکران و بندگان را زبان لایبند نگاه داشت با خداوندان، که محال است روباهان را با شیران چخیدن». در ساحت دوم مرزهای نمایش از دوران پادشاهی غزنویان بسی فراتر می‌رود و به سراسر تاریخ می‌گسترده. در فضای تیره و غم‌آلود این نمایش نیز از کران تا به کران لشکر ظلم فرمان می‌راند و چوبه‌های دار، که همه بار آدمی دارند، در کنار هم ردیف شده است. اما در ساحت گسترده‌ی نمایش دوم از سنگینی سایه‌ی غزنویان نشانی نیست و فضا بر قلم و واژه گشاده‌تر است. بیهقی با نگاه متأمل یک فیلسوف تاریخنگار، و با پختگی و دوردیدگی یک دیوانی روزگار دیده در میانه‌ی این دو میدان ایستاده است، و آگاه از مرز باریک گفتنیها و ناگفتنیها، آشنا با زیر و بمها و گوشه و کناره‌های ساختارهای قدرت، «گرد زوایا و خبایا» می‌گردد، آنچه را که می‌خواهد بر می‌گزیند، آنچه را به کار نمی‌آید به دور می‌ریزد، زنگار ترس را از معیارهای کیفر و پاداش به صیقل می‌زداید؛ بندها را از پای قلم بر می‌دارد؛ «آنچه را واجب است به جا می‌آورد؛ «داد تاریخ را به تمامی» می‌دهد؛ تیغ را بر شاهان و امیران بر می‌گشاید؛ نابخردان و بیدادگران را «خواهی پادشاه و خواهی جز پادشاه» کیفر می‌دهد و به دوزخ می‌فرستد؛ مرگ بیهوده و بی‌واژه‌چه بسیار وزیران و امیران و کارگزاران را به نمایش می‌گذارد؛ جان سپردن چه بسیار شاهان و خداوندگاران قدرت را، به بدنامی و گمنامی، یادآور می‌شود و پندهای ناشنوده‌ی روزگاران دور را، به زبانی تراش خورده و همنوا با ضرباهنگ «این جهان گذرنده... که در آن همه بر کاروانگاهند و پس یک دیگر می‌روند و هیچ کس را در آن مقام نخواهد بود». به گوش «خفتگان و به دنیا فریفته شدگان» فرو می‌خواند.

... فصلی خوانم از دنیای فریبده، به یک دست شکر پاشنده و دیگر دست زهر کشنده. گروهی را به محنت آزموده و گروهی را پیراهن نعمت پوشانیده، تا خردمندان را مقرر گردد که دل نهادن به نعمت دنیا محال است.

نیویورک

پانویسها:

Certeau, Michel de, *L'écriture de l'histoire*, Editions Gallimard, Paris, 1975, -۱

English translation: *The Writing of History*, Tom Colney, Columbia University Press, New York, 1988.

- Whyte, Hayden, *Tropics of Discourse: Essays in Cultural Criticism*, Baltimore, 1978.

- Spitzer, Alan B. *Historical Truths and Lies about the Past*, The University of the North Carolina Press, 1996.

Terdiman, Richard, *Present Past: Modernity and the Memory Crisis*, Cornell University Press, New York, 1993.

۲- El-Hibri, Tayeb, *Reinterpreting Islamic Historiography: Harun al-Rashid and the Narrative of the 'Abbasid Caliphate'*, Cambridge University Press, Cambridge, 1999, pp.

۳- Marshall G. Hodgson, "Two Pre-Modern Muslim Historians: Pitfalls and Opportunities in Presenting Them to Moderns," in *Towards World Community*, ed. John Nef, Word Academy of Arts and Sciences Publications, Vol. V (The Hague: Dr. W. Junk N.V. Publishers, 1968, p. 57.

۴- Meisami, Julie Scott, "Dynastic History and Ideals of Kingship in Bayhaqi's *Tarikh-i-Mas'udi*," *Edebiat*, 9:1, 1989, pp. 57-59.

۵- تاریخ بیهقی، تصنیف خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی، تصحیح دکتر علی اکبر فیاض، چاپ سوم، بهار ۱۳۷۵، مشهد.

بیهقی در سال ۳۸۵ هجری قمری (۹۹۵ میلادی) در حارث آباد بیهق به دنیا آمد و در سال ۴۷۰ هجری قمری (۱۰۷۷ میلادی) درگذشت. بیشتر عمر خود را در دیوان رسالت غزنویان گذراند و از نزدیک در جریان رویدادهای زمانه اش قرار گرفت. بیهقی در زمان پادشاهی فرخ زاد از کار دبیری کناره گرفت و در غزنه به نوشتن تاریخ غزنویان پرداخت. شماره مجلدات تاریخ بیهقی ظاهراً به سی جلد می رسیده و دست کم چهل و دو سال از دوران سلطنت غزنویان را شامل می شده است. متأسفانه از این مجموعه مفصل تنها جلدهای پنجم تا دهم، که دوران سلطنت مسعود را در بر می گیرد، باقی مانده است. سعید نفیسی در کتاب *در پیرامون تاریخ بیهقی* (در دو جلد) آنچه را نویسندگان و تاریخنگاران پس از بیهقی از او نقل کرده اند گرد آورده و کوشیده است بخشهای از دست رفته تاریخ او را بازسازی کند.

- نفیسی، سعید: *در پیرامون تاریخ بیهقی*، تهران سال ۱۳۵۲.

برای آشنایی با زندگی و آثار و مشخصات زمانه بیهقی، به طور نمونه نگاه کنید به:

- یادنامه ابوالفضل بیهقی، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ دوم، زمستان ۱۳۵۴. یادنامه ابوالفضل بیهقی مجموعه سخنرانیهایی است که در اجلاس بزرگداشت بیهقی (۲۱-۲۵ شهریورماه ۱۳۴۹ مشهد) ایراد شده است. کتاب مجموعه ای است از بررسیهای دقیق، سودمند و به کار آمدنی در باره تاریخ بیهقی.

- Bulliet Richard, *The Patricians of Nishapur: A Study in Medieval Islamic Social History*, Cambridge, 1977.

- Bosworth, Clifford, E., *The Ghaznavids: Their Empire In Afghanistan and Eastern Iran*, 2nd edition, Beirut, Librairie du Liban, 1973.

- Meisami, Scott. Julie, *Persian Historiography: To the End of the Twelfth Century*, Edinburgh University Press. Edinburgh, 1999.

میشمی در بخشی از این کتاب که به تاریخ بیهقی اختصاص دارد به بسیاری از نظرگاههای والدمن اشاره می کند و نظر او را درباره ساختار و شگردهای روایی کتاب می پذیرد.

۶- G. H. Yusefi, BAYHAQI, ABU'L-FAZL, *Encyclopaedia Iranica*, Vol. II, P. 891.

۷- میلانی، عباس؛ «تاریخ در تاریخ بیهقی» در *تجدد و تجدد ستیزی در ایران*، کلن، نشر گردون، چاپ اول، سال ۱۹۹۸، ص ۳۸.

۸- اسلامی ندوشن، محمد علی، «جهان بینی بیهقی»، *جام جهان بین*، نشر جامی، چاپ پنجم، تهران، سال ۱۳۷۰، ص ۱۶۹.

۹- همان، ص ۱۷۱.

۱۰- Marilyn Robinson Waldman, *Toward a Theory of Historical narrative: A Case Study in Perso-Islamicate Historiography*. Columbus, Ohio State University Press, 1980
Translated by Mansoureh Ettehadieh, Nashr-e Tarikh-e, Iran, Tehran, 1375 (1996).

ترجمه فارسی این کتاب با نام زمانه زندگی و روزگار بیهقی انتشار یافته است.
مریلین رابینسون والدمن پیش از انتشار ترجمه فارسی کتابش درگذشت. کتاب او، همچنان که خود او بارها به تنگنای این روش نوآموده اشاره می کند و نقدهای نوشته شده بر آن هم نشان می دهد، در ساحت نظر و میدان عمل، از کمیها و کاستیها حالی نیست. از میان نقدهایی که بر این کتاب و بر بهره گیری از فرضیه های نقد ادبی در بازنگری و بازخوانی متنهای تاریخی فارسی نوشته شده می توان به نقدهای چان پری (John R. Perry, *Journal of Near Eastern Studies*, Vol. 44, No.3., July 1985)، نقد ریچارد بولت (Richard Bulliet, *JMES*, Vol. 14, No. 1, 1982) و نقد محمد صدیق خان (Mohanmmad Siddigh Khan, *Muslim World Book* (Review, Vol. 4, Summer 1984) اشاره کرد. جان پری اگرچه به عدم آشنایی کافی والدمن با فرهنگ ایران و سنت تاریخنگاری اسلامی اشاره می کند، اما، کوشش این تاریخنگار غربی را که می خواهد بداند ابوالفضل بیهقی، این تاریخنگار پیشامدرن مسلمان چه جستجوی کرده و چگونه به آنچه جستجو می کرده دست یافته ناکامیاب نمی داند. ریچارد بولت راه والدمن را یکی از راههایی می بیند که با افول تدریخی قطعیتها و حقیقتها در پیش پای پژوهندگان متنهای تاریخی قرار گرفته است. به گفته بولت اگر روایتهای تاریخی دیگری نیز از همین منظر خاص تجزیه و تحلیل شوند راه به سوی شکل گیری مفهوم تازه ای از تاریخنگاری ایرانی - اسلامی به عنوان یک کلیت، و استوار بر این فرض که تاریخنگاری ایرانی - اسلامی خود یک مقوله مشخص تاریخی ست گشوده خواهد شد. بولت مهمترین فایده کتاب والدمن را هنوز نصیب خواننده ای می داند که مشتاق آشنایی با تاریخ بیهقی و دوره فرمانروایی عزنویان است. پرسش بولت از والدمن این است که اگر پیشینیان والدمن نیز چون خود او به این نتیجه رسیده بودند که مهمترین دستاورد آنان از کاویدن این کتاب هفتصد صفحه ای فارسی شناختن ساختار ذهنی و ویژگیهای فکری این دیوانی روزگار دیده قرن یازدهم میلادی خواهد بود، آن گاه والدمن برای آشنایی با زمانه ای که بیهقی در آن می زیسته و برای ترسیم خطوط سیمای او و روزگار او چه می کرد؟ به گفته محمد صدیق خان چندان نا به جا نخواهد بود اگر کتاب والدمن را تجربه ای در کاربرد فرضیه کنش گفتاری در نظر بگیریم، نه تحقیق و تأملی در تاریخ بیهقی، به ویژه آن که والدمن نه با زبان فارسی آن چنان که باید آشنا بوده و نه با متنهای تاریخی اسلامی آن چنان که شاید دمخور.

۱۱- Austin, John R., *How to Do Things with Words*. Oxford University Press, Oxford, 1962.

۱۲- John R. Searle, "The Logical Status of Logical Discourse" *Expression and Meaning*, 1979, Chapter 3.
- *Speech Act: An Essay in the Philosophy of Language*, Cambridge University Press, Cambridge, 1969.

۱۳- Grice, H.P. "Logic and Conversation," *Speech Acts*. Ed. Peter Cole and J.J. Morgan, Vol 3 of *Syntax and Semantics*. New York: Academic Press, 1975 pp. 41-59.

۱۴- *Speech-Act Theory*.

برای آشنایی با مبانی فلسفی و نمونه های استفاده از فرضیه کنش گفتاری در نقد ادبی نگاه کنید به:

- Richard Ohmann, "Speech Acts and the Definition of Literature," *Philosophy and Rhetorics*, 4. Winter 1971.

- "Literature as Act", *Approaches to Poetics*, ed. Seymour Chatman, New York, Columbia University Press, 1973, pp. 81-107.

- "Speech, Literature, Modern, and the Space Between" *Essays in Stylistics*, Ed. D.C. Freeman, London, Methuen, 1981, pp. 361-76.

Altieri, Charles, "The Poem as Act," *Ivoa Review*. 6, 1975.

Milie, Louis, "Unconscious Ordering in the Pros- of Swift," *The Computer and the Literary Style*, Ed Jacob Leed, Kent State University Press, Kent, Ohio, 1996, pp. 79-106.

Elam, Keir, *Shakespeare's Universe of Discourse: Language-Games in the Comedies*, Cambridge University Press, Cambridge. 1984.

۱۵- برای آشنایی با نمونه ای از این بررسیها نگاه کنید به:

سعیدی سیرجانی، علی اکبر؛ «از همین جا بخوانید»، در آستین مرقع، تهران، انتشارات نوین، چاپ اول، سال

۱۳۶۳، ص ۵-۱۷.

Mary Louise Pratt, "Toward a Speech act Theory of Literary Discourse," Bloomington, Indiana, 1977.

۱۷- برای آشنایی با محدودیتهای کاربردی فرضیه کنش گفتاری در نقد ادبی نگاه کنید به:

Stanley Fish, "How to Do Things With Austin and Searle: Speech Act Theory and Literary Criticism," in *Is There a Text in this Class?* Harvard University Press, Cambridge, 1980, pp 197-245.

- "How Ordinary

New Literary History 5, 1973, p. 41-

54.

Derrida, Jacques, "Signature Event Context" 1972, Trans. Samuel Weber and Jeffery Mehlem, *Glyph* 1, 1977, pp. 172-97.

Woodmansee, Martha A., "Speech Act Theory and the Perpetuation of the Dogma of Literary Autonomy," *Centrum*, 6, 1980.

بسیاری از ناقدانی که بر این فرضیه خرده می گیرند بر آنند که کاربرد روشمند این فرضیه در تحلیل پیش فرضها و معناهای نهفته یک متن دقیقاً همان کاری را انجام می دهد که خوانندگان تیزهوش، همیشه، اگرچه ناروشمند انجام داده اند. به سخن دیگر تنش میان ارزشهای نهفته و آشکار یک متن و یا تضاد میان آنچه متن به طور مستقیم می گوید و آنچه می توان از ساختار متن، آرایش رویدادها و صحنه ها و زبان کتاب و لایه های معنایی گوناگون هر جمله در پیوند با جمله های پیش و پس از آن برکشید از چشم خوانندگان باریک بین و ژرف نگر، اگرچه نا آشنا با مکتبهای نوین نقد، پنهان نمی ماند.

Marilyn Robinson Waldman, *Toward a Theory of Historical narrative*, Ohio

State University Press, 1980, pp. 78-9.

. Ibid, pp, 53-4. -۱۹

۲۰- برای آشنایی با منابع اشعار الحاقی نگاه کنید به: سجادی، ضیاء الدین، «تحقیق در اشعار و امثال فارسی تاریخ بیهقی»، و همچنین حبیب اللہی، ابوالقاسم، «مآخذ اشعار عربی تاریخ بیهقی و گویندگان آنها»، یادنامه ابوالفضل بیهقی، ص ۲۷۳-۳۳۲ و ۷۴۴-۷۷۷، برای آشنایی با وجوه همانندی و ناهمانندی تاریخ بیهقی با شاهنامه فردوسی نگاه کنید: اسلامی ندوشن، محمد علی، «جهان بینی ابوالفضل بیهقی»، ص ۱-۳۸ در همین کتاب.

Poliakova, E. A., *The Development of a Literary Canon in Medieval Persian*

Chronicles: The Triumph of Etiquette," in *Iranian Studies*, Vol. XVII, Spring-Summer 1984, No. 2-3, pp. 237-256.

Marilyn Robinson Waldman, *Toward a Theory of Historical narrative*, p. 81-82. -۲۲

بیهقی بارها مسعود را به خاطر نشنودن بند پیران سرزنش می کند و نظر بزرگان را درباره او چنین یاد آور می شود که: «این خداوند را استبدادی ست از حد و اندازه گذشته». در حالی که در بخشی از خطبه آغاز جلد ششم درباره چاره اندیشی نصر احمد سامانی برای خشمهای بی مهارش چنین می نویسد که «فرمانهای عظیم می داد از سر خشم، تا مردم از وی در میزدند... یک روز خلوتی کرد با بلعمی... و بوطیب مصعبی... که هر دو یگانه روزگار بودند... و حال خویش به تمامی با ایشان براند که این که از من می رود خطایی بزرگ است... چون آتش خشم بنشست پشیمان می شوم...»

[اما] چه سود دارد که گردن‌ها زده باشند و خانمانها بکنده... تدبیر این کار چیست؟... ایشان گفتند... صواب آن است که خداوند ندیمان خردمندتر ایستاند پیش خویش... نصر احمد را این اشارت سخت خوش آمد... و گفت من چیزی دیگر بدان پیوندم که هرچه من در خشم فرمان دهم تا سه روز امضاء نکنند تا در این مدت آتش خشم من سرد شده باشد... سالی بدین برآمد. نصر... دیگر شده بود به حلم. چنان که بدو مثل زدند و اخلاق ناستوده از او به یک بار دور شده بود... ص ۱۲۸.

۲۳- سلیم، غلامرضا، «توجیه تمثیلهای بیهقی»، یادنامه ابوالفضل بیهقی، ص ۳۲۳-۳۵۳. غلامرضا سلیم ضمن به دست دادن فهرستی از تمثیلهایی که بیهقی در ارتباط با وقایع تاریخی به دست می دهد، درباره اهمیت و معنای این تمثیلهای چنین می نویسد: «... یکی از مهارتهایی که از کتاب بیهقی مستفاد می شود تمثیلهای مشهور تاریخی وی است. این تمثیلهای به طور کلی مخصوص و مختص به این مورخ بزرگ... و بین مورخان قدیم... منحصر به فرد بوده، در حقیقت مقایسه همه جانبه ای ست بین رویدادهای تاریخی که موضوع کتاب وی است و حادثه ای که در گذشته اتفاق افتاده».

۲۴- تاریخ بیهقی، ذکر حکایت افشین و خلاص یافتن بودلف از وی. ص ۲۱۳-۲۲۱.

شاید ذکر این نکته بی مناسبت نباشد که اشاره بیهقی در پایان داستان حصیری که «من حکایتی خوانده ام در اخبار خلفا که که به روزگار معتصم بوده است و لختی بدین [داستان افشین و معتصم] ماند که بیاردم اما هول تر از این رفته است»، چیزی از اهمیت ساختاری آن در پیوند با داستان حسنگ نمی کاهد. تاریخ بیهقی، ص ۲۲۱.

۲۵- همان، داستان بردار شدن حسنگ، ص ۲۳۲.

۲۶- همان، ص ۲۳۶.

۲۷- همان، قصه عبدالله زبیر، ص ۲۳۲-۲۳۶.

۲۸- همان، قصه جعفر برمکی، ص ۲۴۲-۲۴۳.

۲۹- همان، ص ۲۴۳-۲۴۴.

۳۰- همان، ص ۲۴۶.

۳۱- همان، ص ۲۴۱.

۳۲- همان، ص ۲۴۶.

۳۳- شفیعی، محمد، «تراژدیهای تاریخ بیهقی»، یادنامه ابوالفضل بیهقی، ص ۳۷۴-۳۹۱.

۳۴- همان، دنباله نامه مسعود به خوارزمشاه آلتوتاش، ص ۴۲۱.

۳۵- همان، داستان بزرجمهر و زندانی شدنش، ص ۴۲۵.

۳۶- همان، همان صفحه.

۳۷- همان، دنباله کار بزرجمهر، ص ۴۲۸.

غلامرضا سلیم درباره نیت احتمالی بیهقی از نقل این روایت افزوده در بخش مربوط به سرگذشت بوسهل روزنی، یعنی نکوهیدن مسعود به گناه بردار کردن حسنگ، چیزی نمی نویسد و اشاره می کند که: «شاید بتوان گفت که این مقایسه و تمثیل صحیح نیست ولی دال بر آن است که هر دو پادشاه به استبداد می زیسته اند... و... بوسهل... و بزرگمهر هر دو مقهور اراده پادشاه خود کامه ای بوده اند». یادنامه ابوالفضل بیهقی، ص ۳۴۵.

۳۸- Marilyn Robinson Waldman, *Toward a Theory of Historical narrative*.

۳۹- John R. Perey, *Journal of Near Eastern Studies*, Vol. 44, No. 3, July 1985.

۴۰- تاریخ بیهقی، آغاز داستان فضل ربیع، ص ۳۲.

۴۱- همان، داستان بوسهل و حسنگ، ص ۲۲۲.

۴۲- همان، سخن یحیی برمکی به هارون در باب خراسان، ص ۵۳۸.

۴۳- همان، کارهای سوری صاحب دیوان خراسان، ص ۵۳۰-۵۳۱.

۴۴- همان، خاتمه کار علی بن عیسی در خراسان، ص ۵۴۳.

۴۵- همان، دنباله نامه مسعود به خوارزمشاه آلتوتاش، ص ۴۲۱-۴۲۲.

- ۴۶- همان، دربارهٔ پایان کار لشکرکشی به آمل، ص ۶۰۸.
- ۴۷- همان، سخنی چند در باب امارت، ص ۴۸۴.
- ۴۸- همان، دنبالهٔ سخن جالینوس، ص ۱۲۵.
- ۴۹- متینی، جلال، «سیمای مسعود غزنوی در تاریخ بیهقی»، یادنامهٔ ابوالفضل بیهقی، ص ۵۷۱.
- ۵۰- تاریخ بیهقی، ص ۱۰۷.
- ۵۱- همان، بازگشت هزیمتیان، ص ۶۳۶.
- ۵۲- میلانی، عباس؛ «تاریخ در تاریخ بیهقی»، ص ۳۷.
- ۵۳- همان، ص ۳۷.
- ۵۴- متینی، جلال، «سیمای مسعود غزنوی در تاریخ بیهقی»، یادنامهٔ ابوالفضل بیهقی، ص ۵۳۰-۶۰۷.
- رضایی، جمال، «بوسهل زوزنی در تاریخ بیهقی»، یادنامهٔ ابوالفضل بیهقی، ص ۲۲۰-۲۳۳.
- ۵۵- تاریخ بیهقی، قوت‌های سه گانهٔ نفس، ص ۱۱۹-۱۲۰.
- ۵۶- Meisami, Julie Scott, "Dynastic History and Ideals of Kingship in Bayhaqi's Tarikh-i- Mas'udi," *Edebiat*, 9:1, 1989, p. 69.

